



داریوش کبیر و همزادان و طالعات فرستیم
 یا دانش طلبی شاهنشاهان قدیم ایرانی

چون در شماره سیم از مجله فروغ تربیت شرحی در احوال فدائیان علم و استغنائی طبع و بیقیدی ایشان بمال و جاء دنیوی نکاشته شده حکایتی از آنچه در کتب معتبره مغرب مضبوط و در مشرق غیر معروف است یاد آورده نیکو دانستیم که بنگارش آمده منتشر گردد تا مطالعه کنندگان بدانند که بلندی مقام و صفای طینت مخصوص بکجماعت نیست بلکه چون دور سعادت قومی در رسد بزرگان با قدرت و پادشاهان با حشمت نیز قدر دانش و هنر و فضل و تقوی بفطرت پاک و ذوق سلیم

بشناسند و صاحبان آن را در اقطار بعیده بجویند و بمحض خویشتن بخوانند آن وقت است که ترقی دانش و لوازم تمدن بکمال رسد و معلوم شود همای دولت بهر معنی بر سرها سایه کستر است زیرا همچنانکه باید ارباب علم و هنر و مالکان کمالات معنوی کمال را تنها برای کمال بجویند و قدر استغنا و بلندی همت ایشان خداوندان مال و جلال را بخصوع و شوق طلب بیارند خداوندان ثروت و جاه و دارایان افسروگاه نیز باید با بخت مقبل طلبکار صحبت دانایان و مشوق فضل و هنر باشند تا هم دولت ظاهر ایشان که بمنزله پوستی خوش نعمت با مغز معنی و سعادت حقیقی قرین گردد هم طایر اقبال قوم و جماعت باوج رفعت خویش رسد باری آنچه در گذشته دیده شده بی نیازی اهل معنی نسبت به عزت دنیوی و نیاز مندی اهل عزت بدرک مقامات معنوی هر دو واجب بوده و هر کدام که فضل متناسبی با رتبه خود را ظاهر ساخته درخور ستایش و قدر شناسی میباشند - اما حکایت منظور تفصیل آن از قرار ذیل است:

یکی از بزرگان حکمای یونان که زماناً بر سقراط مقدم است هرقلیطوس از اهل افسوس (Héraclite d'Éphèse) میباشد - دوران او در حدود سنه پانصد قبل از میلاد بوده ، از رسائل او هیچ باقی نمانده و از تعلیماتش جز آنچه حکما و مورخین قریب العهد او مذکور داشته اند چیزی بدست نیست . بیاناتش مجمل و مبهم است چنانکه حکمائی نیز که آراء او را نقل کرده بدشواری فهم آن اذعان نموده اند آنچه معلوم میشود اساس فلسفه هرقلیطوس بر اثبات بقراری و بی ثباتی عالم است و او این معنی را بر سبیل بند و موعظه بطرزیکه شعر او عرفاً گفته اند اظهار نمیکند بلکه مطلقاً منکر وجود است و حقیقت عالم را بقراری و حرکت و تبدل می بندارد و میگوید : « بودن » غلط و « کردیدن » حقیقت است و چون بهرقرار تر و متحرک تر از آتش چیزی نیافته اصل اشیاء و ماده المواد را آتش

دانسته و همه چیز را تحولات و تبدلات مختلفه آن پنداشته و بر این عقیده بوده که چون تغییر و تبدل اشیاء مستلزم آنست که در آن واحد موجود و معدوم باشند پس مدار امور عالم بر جمع اضداد و جنک و جدال است .

اگر چه اصول عقاید هرقلیطوس همان است که ذکر کردیم لیکن منظور ما درین جا بیان فلسفه آن حکیم نیست غرض نقل این خبر است که چون آوازه دانش او از یونان بدبار ما رسید شاهنشاه اعظم ایران که در آن زمان داریوش اکبر هخامنشی بود طالب ملاقات و استفاده از صحبت او گردید و دانشمند را بدربار خود طلبید باین مناسبت بین شاهنشاه هخامنشی و حکیم یونان مکاتبه واقع شد و ما نامه که شاهنشاه به آن فیلسوف نوشته با جوابی که او داده است از تاریخ الحکمای دیوجانس (Diogène Laërce) از فضایل معتبر یونان که در مائه دویم میلادی میزیسته و البته اهل خبر با دیوجانس کلی حکیم مشهور اشتباه نخواهند کرد نقل میکنیم و ابندی روز کار خود را بتفکر در دقایق و نکات این سؤال و جواب دعوت مینمائیم .

پرویشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی
۱ - نامه داریوش
رتال جامع علوم انسانی

«شاه داریوش پسر هیستاسب به هرقلیطوس افسوسوی سلام میرساند - کتابی در حکمت طبیعی نگاشته که فهم آن مشکل و بیانش دشوار است و چون در بعضی از تعبیرات آن نظر کرده شود آرا مهمه در باب چگونگی عالم و آنچه در آن باشد از آن مستفاد میگردد که بتائید الهی بظهور رسیده است لیکن روی هم رفته ذهن در حال تردید باقی میماند - کسانیکه کتابرا مطالعه کرده اکثر از بیان معنی واقعی عبارات تو عاجزند پس شاه داریوش پسر هیستاسب آرزو مند است که بفیض استماع بیان تو نایل شده از معارف یونانی بهر مند گردد همان به که نزد من آئی و در کاخ پادشاهی من جای

گیری چه غالباً یونانیان نسبت بحکمات تکریمی لایق قدر ایشان منظور نمیدارند
 وسختان دلچسب ایشانرا هر چند سزاوار استماع و دقت نظر است محل اعتنا قرار
 نمیدهند اما من ترا محترم و معزز خواهم داشت و هر روز با تو مصاحبت شایسته
 و با توقیر خواهم نمود و کردار شاگردان تو بر وفق تعلیمات تو در جاده
 تقوی خواهد بود .

۲ - نامه هرقلیطوس

« هرقلیطوس افسوسی بشاه داربوش پسر بیستاسب سلام میرساند مردم روزگار
 همه از راستی و راستکاری دورند و بسفاهت و شرارت نزدیک ازینرو مبتلا بطمع و ورزی
 و جاه طلبی میگردند چندانکه نهایت آن پیدا نیست اما من باقر و مایگی آنان کاری
 ندارم و چون از کبر و زیاده طلبی گریزانم و میخواهم از حسد و عناد همشهریان
 خود در امان باشم بایران نمی آیم و بزندانانی درویشی خود قانعم و بر آنچه طبع
 بدان راغب است میروم»

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال هفتم ۱۳۸۵

دیگر از احوال هرقلیطوس همان دیو جانس سابق الذکر روایت میکنند که
 این حکیم وقتی از سخافت رای همشهریان خود بشدت رنجیده دست فرزندانش خویش
 بگرفت و بگوشه رفته با ایشان بمهره بازی مشغول شد - چون مردمان گرد او جمعیت
 کردند گفت : « ای شور بختان از چه عجب دارید بازی با کودکان در نظر من
 سزاوارتر از آنست که با شما در سیاست شرکت کنم»

اما دانش طلبی و هنر پروری شهریاران قدیم ایران شواهد معروفه بسیار دارد -
 ما چون نخواستیم بتکرار حکایات مشهوره بردازیم این حکایت را که در ممالک ما
 معروف نبود اختیار کردیم و هر چند بهتر میدانیم استخراج فواید آنرا بقوه عبرت
 و دقت خوانندگان واگذاریم محض مدد بفکر ایشان اینقدر میگوئیم که دو هزارو

چهار صد سال پیش با آنهمه نقصان در وسایل ارتباط و اختلاف السنه و نژاد کتاب حکمت هرقلیطوس در حیات او با اشکالی که فهم آن نه فقط برای خارجیان بلکه برای همزبانان او داشته بدربار ایران رسیده و پادشاه یعنی شخص داریوش از مضامین آن باخبر و طالب استفاده از صحبته نگارنده آن شده آیا این حال قوت ظهور و درخشندگی نور دانش و کمال توجه و التفات مردم قدیم را نمی رساند؟ آیا پاگی گوهر و بلندی نظر و لطافت ذوق اجداد ایرانی ما را ظاهر نمیسازد؟ آیا معلوم نمیکنند دولت باحشمت ایران بخلاف آنچه در نظرهای سطحی جلوه مینماید تنها باسادگی و خشونت جنگجویی ساخته نشده و چنان دولت منظم که قرنهای نگهبانی تمدن کند از اول قدم باید با توجه کامل بدانش و هنر و آنچه لطایف امر تمدن یا معارف انسانی است طرح اساس خود را برینزد چه پایه ترتیب و نظم دولت قدیم ایران را همین داریوش کبیر طالب و مشتاق صحبت یا شاگردی حکمای یونان ریخته است؟ آخر الامر این نکته را برای تکمیل تحقیق باید متذکر شویم که اولین روشن کنندگان مشعل حکمت و معماران بنای معارف بایستی پای استحکام اخلاق و وارستگی حکیمانه را بجای بگذارند که بورود در کاخ پادشاهی و حلقه مصاحبت چنان شاهنشاه پاکبزه گوهر نیز سر فرود نیارند و زندگان درویشی خود را بهتر بشمارند!

ذکاء الملک

وجود باز یافته

قطعه شعر ذیل را گوینده مقارن با شروع این شماره از مجله در کاغذ پاره‌های خود یافته که به عنوان ناتمامی در گوشه افکنده و فراموش نموده و باینجهت چون هر وجود باز یافته عزیزتر است در اظهار آن تعجیل دارد لهذا بحکم عجله و بقصد تکمیل عزت آنرا تقدیم این محل میدارد تا در پای حکمای دانا و مردان بلند